

ماجرای طوفان در بیشتر آیین‌های جهانی - به ویژه در اساطیر بابلی و در سفر تکوین عهد قدیم - دیده می‌شود. پس از طوفان، شمار آدمیان بسیار اندک بود. آنها عبارت بودند از: نوح (ع) همسرش، فرزندان و همسران آنان. این بدان معنی است که آفرینش، پس از طوفان نوح از نو آغاز شد.

جامعه ابتدایی

نوح (ع)، پس از آنکه قدم به خشکی نهاد، پس از چهل روز، با تلاشی خستگی ناپذیر، زراعت انگور را در پیش گرفت. بر این نکته در روضه‌العلماء^۱ تاکید شده است.

«و گویند ماندگی نوح از آن بود که انگور می‌افشرد؛ از آنکه در طوفان نوح، همه چیزها هلاک شد مگر چیزی که نوح از آن با خود تخم داشت. از درخت انگور، شاخی با خود در کشتی نهاده بود، ابلیس از وی بدزدید و از کشتی بیرون افگند تا سه درخت گشت. پس ابلیس گفت: بارز! بیا تا تو را میان آدمیان بزم تا تعهد یابی، پیش از آنکه خشک شوی، و آن وقت، همه چیزها به سخن آمدی. شاخ رز گفت: من از آب صبر نتوانم کرد، ابلیس گفت: هرگه که تو به آب درمانی، من تو را آب حیلت کنم. آن را برداشت، زمانی همی برد در آفتاب گرم.

گفت: تشنه شدم، مرا آب ده، عهد به جای آر پیش از آنکه خشک شوم. ابلیس، آب نیافت، رویاهی را بکشت و خون وی بدو داد. از آن است که شازب خمر آن را بخورد، مانند روباه، تبصص^۲ = چابلوسی می‌کند. زمانی برفت، شاخ رز تشنه شد، گفت: تشنه شدم مرا آب ده پیش از آنکه خشک شوم. ابلیس، آب نیافت، شیری را بگرفت بکشت و خون وی بدو داد. از آن است که خمرخواره چون شراب در سر وی افتد، شیرگیری نماید. زمانی نیز برفت، شاخ رز گفت: تشنه شدم، مرا آب ده پیش از آنکه خشک شوم. ابلیس، خوکی را بگرفت و بکشت و خون وی بدو داد. از آن است که خمرخواره، چون سیر بخورد از می، چون خوک بیفتد. از آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم که نوح (ع) زندگانی شبانی ابتدایی را رها کرد و با فرزندانش کشاورزی پیشه کرد. آنان به واسطه تنوعی که در منابع کشاورزی از لحاظ تغذیه وجود دارد، توانستند به مصداق اندرز خداوند [در عهد عتیق] که فرمود: «بارور و زیاد شوید و زمین را پر سازید»

در سراسر زمین گسترش یابند.

جامعه جدید کشاورزی، نظام تازه‌ای را در زراعت و برداشت محصول اقتضا می‌کرد. آنان به ناچار می‌باید از ابزارهای کشاورزی بهره می‌گرفتند، لذا علی‌رغم ابتدایی بودن جامعه، به ابزارسازی و صنعت روی آوردند.

بدین‌گونه، جامعه توسعه یافت و در زیر سایه نظام پدرسالاری، جوامع متعددی پای به عرصه وجود نهادند. فضای زندگی گسترش یافت، اما روستا همچنان هسته مرکزی جامعه بود و پیوندهای خانوادگی را استمرار می‌بخشید. عوامل متعدد و ضرورت‌های حاکم بر مبادلات اقتصادی، باعث شد گروه سومی به وجود بیاید. بدین ترتیب شهر، با سه گروه اساسی متولد شد: کشاورزان، پیشه‌وران و سوداگران، و چون نظام پدرسالاری می‌باید روابط این سه گروه را نیز سامان می‌داد، گروه چهارمی شکل گرفت که بخش اداری جامعه بود.

این مجموعه‌های تازه، جامعه بزرگ و امت واحده‌ای را به وجود آورد که مرزهای جغرافیایی مشخص «وطن» را پدید آورد. فرزندان سام، حام و یافت [= فرزندان نوح (ع)] تکثیر شدند و آن‌گونه که در اساطیر عهد قدیم آمده، سه نژاد بزرگ که زمین را فرامی‌گیرند، شکل گرفت. البته معین کردن تاریخی که این سه طایفه به نژادهای بشری تبدیل شوند، برای ما ناممکن است.

علل فکری ساخت برج بابل

محققان بر آن‌اند که فرزندان نوح (ع) از لحاظ جغرافیایی، گسترش چندانی نیافتند و قلمرو آنان، گستره‌ای را فراتر از آسیای صغیر کنونی اشغال نمی‌کرد. مثلاً فرزندان سام در بین‌النهرین - بین دجله و فرات - ساکن شدند که نام عبری آن به معنی «دشت رودها» است. شاید پایتخت آنان بابل بود که بعداً در روزگار ملکه سمیرامیس یا بخت نصر مشهور شد.

در سفر تکوین آمده است:

- در آن روزگار، همه مردم جهان به یک زبان سخن می‌گفتند، جمعیت دنیا، رفته‌رفته زیاد می‌شد و مردم به سوی شرق کوچ می‌کردند. آنها سرانجام به دشتی وسیع و پهناور در شنعار^۳ = بابل رسیدند و در آنجا سکنی گزیدند. مردمی که در آنجا می‌زیستند، با هم مشورت کرده، گفتند: بیاید شهری بزرگ بنا کنیم و برجی بلند در آن بسازیم که

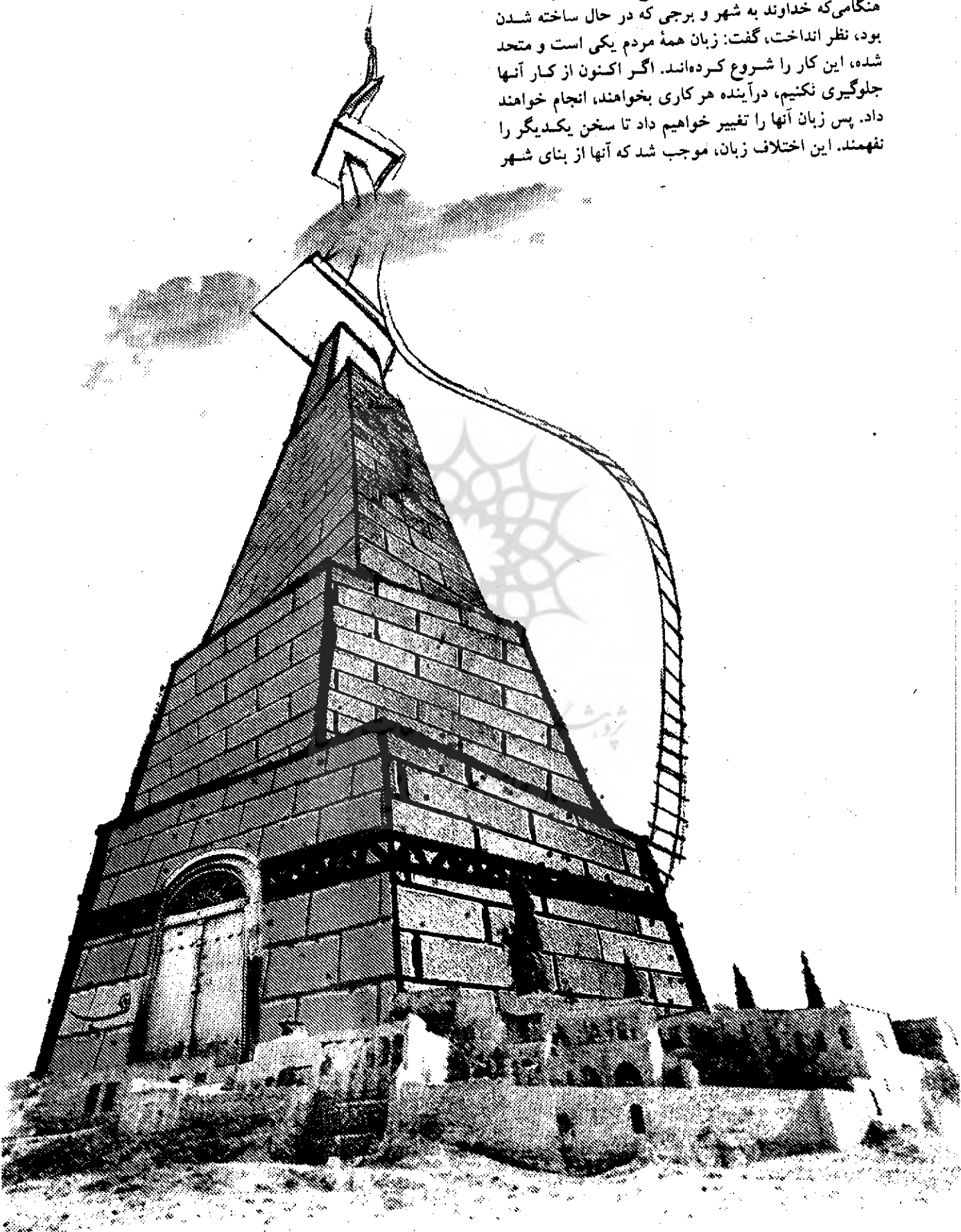
اسطوره شناسی - ۷ برج بابل

● جان صدقه

● مترجم: محمدرضا ترکی

دست بردارند و به این ترتیب، خداوند، ایشان را روی زمین پراکنده ساخت. از این سبب آنجا را بابل (یعنی اختلاف) نامیدند. چون در آنجا بود که خداوند در زبان آنها اختلاف

سرس به آسمان برسد تا نامی برای خود پیدا کنیم. بنای این شهر و برج، مانع پراکندگی ما خواهد شد. برای بنای شهر و برج آن، خشت‌های پخته تهیه نمودند. از این خشت‌ها به جای سنگ، و از قیر به جای گچ استفاده کردند، اما هنگامی که خداوند به شهر و برجی که در حال ساخته شدن بود، نظر انداخت، گفت: زبان همه مردم یکی است و متحد شده، این کار را شروع کرده‌اند. اگر اکنون از کار آنها جلوگیری نکنیم، در آینده هر کاری بخواهند، انجام خواهند داد. پس زبان آنها را تغییر خواهیم داد تا سخن یکدیگر را نفهمند. این اختلاف زبان، موجب شد که آنها از بنای شهر



ایجاد کرد و ایشان را روی زمین پراکنده ساخت... (۱۱):
(۹-۱)

بد نیست این اسطوره بابل را که در سفر تکوین نیز آمده، با نوشته یک مورخ یهودی به نام فیلاپیوس یوسیفس مقایسه کنیم. او در کتاب اخبار یهودیه قدیم می نویسد: آن که درصدد ساختن برج برآمد، نمرود جبار بود. او می نویسد: نمرود، یکی از احفاد سام، فرزند نوح(ع) کوشید اکثریت مردم را قانع کند که بنای برج لازم است. او تأکید می کرد که ساختن برج تنها راه نجات از دست خداست و تنها برج، می تواند آنها را از خشم خدا - اگر بخواهد عالم را در یک طوفان دیگر از بین ببرد - نگاهداری کند. نمرود - آن طور که ادعا می کرد - می خواست برج فوق العاده بلندی درست کند که آب به آن نرسد و با ساختن این برج، انتقام اجداد خود را که در طوفان نخست غرق شده بودند، بگیرد.

یوسیفس می افزاید: «اکثریت جامعه، خضوع در برابر خدا را ضعف می پنداشتند، لذا از وعده های دیوانه وار نمرود حمایت کردند و با شور و شوق عجیبی در ساخت برج مشارکت کردند. با حضور کارگران فراوان، ساخت برج، زودتر از مهلت مقرر به پایان رسید. این برج، آن قدر بلند بود که نوک آن با چشم دیده نمی شد. آنها در ساختمان برج به جای سنگ از خشت نیخته و به جای گِل، از قیر - که یک ماده شیمیایی طبیعی و معدنی است - به عنوان ملاط استفاده کرده بودند. بدین ترتیب، نگرانی آنها از نفوذ آب و سقوط برج، مرتفع شده بود. هنگامی که بیهوش از تلاش دیوانه وار آنان با خبر شد، چون تبالاً هشدارها و دعوتها در هدایت پدران آنها مؤثر نیفتاده بود، نخواست آنان را نیز یکسره نابود کند، و تنها به ایجاد تفرقه در بین آنها اکتفا کرد. پس آنان را وادار کرد به زبانهای مختلف سخن بگویند، به گونه ای که هیچ یک سخن دیگری را در نمی یافت.»^۲

ابعاد برج بابل

فارع از دلایل فکری نمرود جبار که در برابر خداوند

سرکشی می کرد، می توانیم این تحلیل را بپذیریم که ساختن برج برای دفاع از خویشتن در برابر طوفان و سیلاب احتمالی - دست کم سیلابهای سالیانه دجله و فرات - بوده است. می توانیم تصور کنیم که برج بابل با ابعاد عظیم خویش می توانسته یک پناهگاه عمومی برای ساکنان بین النهرین در هنگام وقوع طوفان و سیلاب باشد.

بدین ترتیب، بابل دارای یک نظام مشترک می شود. این برج، یک بنیان تکنیکی، و در حقیقت از نخستین طرحهای بزرگی است که انسان ابتدایی، دست به ساخت آن زده است.

یکی از تعلیقه نویسان مسیحی، ساده دلانه در حاشیه کتاب یوسیفس، این پرسش را مطرح کرده است که اگر نمرود می خواست یک پناهگاه عمومی بسازد، چرا برج را روی یک کوه بلند ساخت؟ و مگر می شود شهری را در دشت ساخت و انتظار داشت از سیلاب در امان باشد؟

دانیل روپس در کتاب تاریخ مقدس می نویسد: اگر مصر هدیه نیل باشد، بین النهرین هدیه دجله و فرات است، اما هدیه ای مشکوک! چون مساحت عظیمی از این سرزمین، از این «آب جاودانه» بی نصیب است. شگفتا بین النهرین، در آغاز بهشت عدن بود، سپس صحراء، و اینک کشور حاصل خیز عراق است با طلای سیاهش!

به کتاب فیلاپیوس یوسیفس برگردیم. او می نویسد: «مردم در مرحله بنای برج، به فکر جانشان بودند. می خواستند از آتش و آب در امان باشند. طبقات برج، از داخل، از یکدیگر فاصله داشت، به گونه ای که در برابر هر تجاوزی مقاوم می نمود. نمرود تمثالی را در برج طراحی کرده بود که گویی به آینده نظر دوخته بود و نصایحی را بیان می کرد و با بالهایش از شهر حمایت می کرد و شهر را تا ابد از آب و آتش و سیلاب دور می ساخت و در برابر خطراتی که شهر را تهدید می کرد، می توانست پایداری کند. همه این موارد، نشان می دهد که علت بنای برج، هراس از یک سیلاب جدید بوده است.»



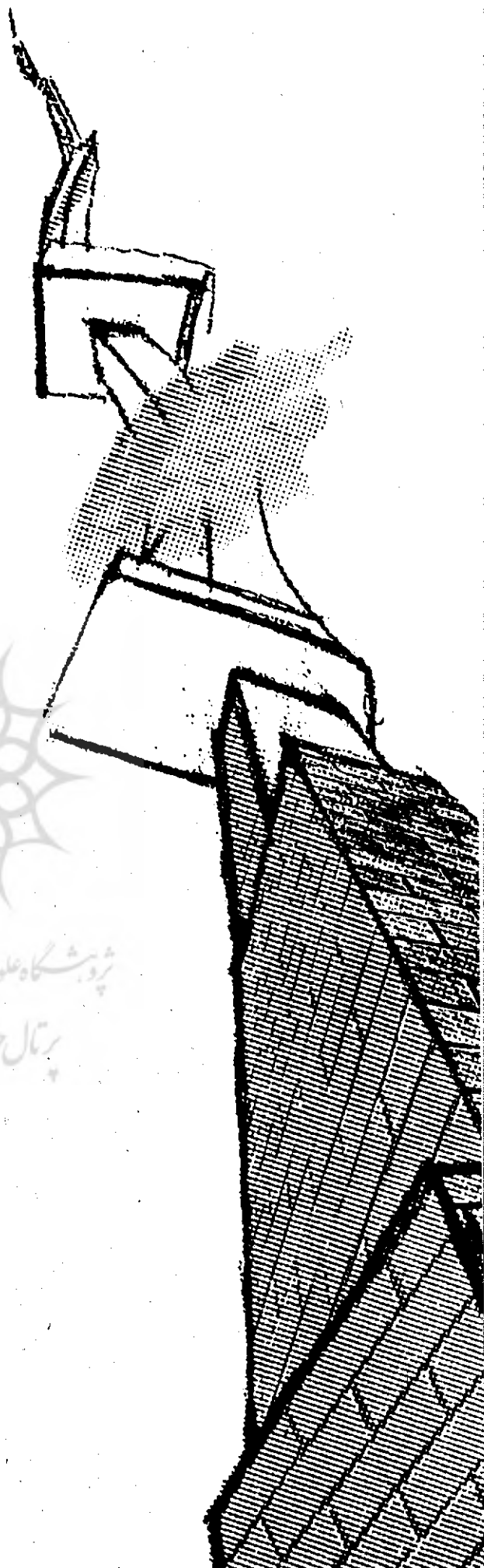
از ناحیه عملی و فارغ از نوشته‌های «کتاب» سازندگان برج بابل می‌خواستند برج آنها سر به آسمان بساید و با الوهیت پیوند بخورد. این منظور، بدون شک، در این ماجراجویی، جالب توجه بوده است.


یوسیفسوس می‌افزاید: «برج بابل آن‌چنان مرتفع بود که یک سال طول می‌کشید، مصالح ساختمانی از پایین به نوک آن و به دست معماران برسد. در حین کار، کارگران تیرهایی به سمت آسمان پرتاب می‌کردند که خون‌آلوده بر زمین می‌افتاد. هنگام بر زمین افتادن تیرها، کارگران خیال می‌کردند با ساکنان عالم بالا تبرک کرده‌اند، اما این فکر خدا بود که می‌خواست آنان را نابود کند.»

به نوشته یوسیفسوس «ویرانی برج - که کتاب به چگونگی آن اشاره نکرده - نیز شگفت‌انگیز بوده است؛ زمین دهان باز کرد و یک سوّم ساختمان برج را بلعید، سپس آتشی نازل شد و یک سوّم دیگر آن را سوزاند، اما ثلث سوّم برج که هنوز باقی است، آن‌چنان بلند است که سایه آن مسافتی برابر با سه روز راه را می‌پوشاند، و هر که بالای برج ویران شده برود، درختان بیشه را به اندازه جفته ملخ می‌بیند.»

برج بابل، فراتر از سرزمین بابل

گفتیم که اسطوره برج بابل، تنها در عهد قدیم ذکر نشده، بلکه در آیین آشوری - بابلی نیز یافت می‌شود. Berose که یک مورخ و ستاره‌شناس کلدانی در قرن پنجم پیش از میلاد است، می‌نویسد: «انسانهای دوره نخست با تکیه بر نیرو و جبروت خود، خدایان را تحقیر می‌کردند و خود را از آنان برتر می‌دانستند، لذا در سرزمین بابل، برج مرتفعی بنا کردند. وقتی ارتفاع برج به حوالی آسمان رسید، پادها به جانب دیار خدایان وزیدن گرفتند و برج را بر سر سازندگان آن ویران کردند. از این روست که به طوفان «بابل» می‌گویند. تا آن زمان، مردم به زبان واحدی سخن می‌گفتند، ولی خدایان آنان را مجبور کردند به لهجه‌های مختلف حرف بزنند.»





علاوه بر اسطوره‌های آشوری، در اساطیر یونانی نیز ماجرای مشابهی دیده می‌شود. دیوان، علیه «ژئوس» - خدای خدایان - شورش می‌کنند. آنها کوهها را روی هم می‌گذارند تا به کوه المپ - مقر ژئوس - دست یابند. آن‌گونه که در کتاب شاعر لاتینی Claudien - زنده در قرن چهارم - آمده: «ژئوس با سرینجه قاهرش، لشگریانش را به حرکت آورد و آنان با نعره‌ای دهشتناک، برج را که از کوهها ایجاد شده بود، زیرورو کردند.»

در اسطوره‌های افریقایی - آن‌گونه که یک خبرنگار انگلیسی گزارش کرده - آمده است: «وقتی مردم از آسمان دورافتادند، برای رسیدن دوباره به آن نقشه‌ها کشیدند. آنها برجی ساختند که تا نزدیکی آسمان هم رسید، اما آنها مصالح لازم را برای تکمیل آن نداشتند، لذا به این فکر افتادند که از مصالح تعبیه شده در پایین برج استفاده و آنها را به نوک برج منتقل کنند، اما به محض اینکه به مصالح پایین دست زدند، برج در معرض سقوط قرار گرفت و اگر نگریخته بودید، همه آنها کشته می‌شدند. آنها در لحظه‌های ترس و وحشت، زبان خود را از یاد بردند و به لهجه‌های مختلف سخن گفتند.»

برخی معتقدند این اسطوره بابل را مسافران اروپایی به افریقا منتقل کرده‌اند که امر محتملی است.

دیدگاه معاصران

متکلمان و مهندسان معماری معاصر، در اینکه برج بابل در نزدیکی شهر بابل بنا شده بود، همصدا هستند، اما در اینکه «شهر نمرود» بوده یا «پایتخت بخت‌نصر» اختلاف دارند.

برخی ریشه کلمه «بابل» را «بابال» عبری می‌دانند که به معنی «درآمیختن» و اختلاط است^۳ و برخی گمان می‌کنند از ریشه کلدانی «باب - ایلو» - به معنی دروازه خدایان - می‌باشد.

به عقیده محققان، بابل در هزاره سوم تأسیس شد. بابل، شهری مربع شکل بود که حجم یک ضلع آن به ۲۲ کیلو می‌رسید و یک ضلع آن به سادگی می‌توانست پاریس را دربرگیرد. می‌گویند: یک ارابه برای پیمودن مسافت بین دروازه شمالی و دروازه جنوبی آن به بیش از یک روز نیاز داشت. شهر را دژی به ارتفاع ۲۵ متر احاطه کرده بود. کوروش دوم این شهر را تسخیر کرد.

در قرن سیزدهم میلادی، یک محقق اسپانیایی به نام Benjamin de Tulede از بابل بازدید کرد، اما نتوانست محل برج بابل را به صورت دقیق مشخص کند. او نوشت: «در میانه دشتی گسترده، به فاصله نیم میل از فرات، بقایای ساختمانی عظیم و کوه بیکر به شکل مربع که مانند یک هرم بالا رفته، دیده می‌شود. این بنا فاقد آثار در و پنجره است.» به عقیده Porter - نقاش و ادیب انگلیسی که در سال ۱۸۲۰ م در کنسولگری انگلستان در بغداد مشغول به کار بود - این بنا در گذشته، معبد بعل بوده و سه مرحله را در تاریخ معماری خود، پشت سر گذاشته: یک مرحله، ساخت برج به دست نمرود، و دو مرحله، تعمیر آن توسط ملکه سمیرامیس. او می‌افزاید: وقتی برای نخستین بار به تماشای ویرانه‌های برج رفته، چند شیر را مشاهده کرده که به آرامی زیر تابش آفتاب دراز کشیده بودند. او نوشته است: شیرها به محض اینکه صدای رام‌کنندگان عرب خود را شنیدند، محل را ترک کردند.

برج بابل و هنر

هنرمندان قرون اول مسیحی، اطلاعاتی از برج بابل نداشتند و براساس تصورات و تخیلات متأثر از کتاب مقدس، آن را نقاشی می‌کردند. نقاشان قرون وسطی، برج بابل را با تصوراتی آکنده از رنگ و نور روی دیوار کلیساها می‌کشیدند.

وسرانجام اینکه برج بابل، همواره به عنوان یک اسطوره و بنایی سرشار از کبریاى انسانی باقی می‌ماند. این برج، شاید اولین بنای عظیم انسانی در تاریخ عالم قدیم باشد.

یادداشت‌های مترجم:

۱. در تاریخ بلعمی به همین نکته اشاره شده است: «و همه عنما چنین گفتند، و همه به طوفان مقرند، مگر مغان که ایشان طوفان نشناسند و نوح را ندانند و به اخبار ایشان خبر نوح و طوفان نیست. و گروهی دیگر از مغان گویند که طوفان بود و لیکن به همه جهان نبود.» (گزیده تاریخ بلعمی، انتشارات امیرکبیر، به کوشش دکتر رضا انزابی‌نژاد، ص ۴۲)

۲. روضة العلماء، نوشته شیخ ابوعلی حسین بن یحیی بخاری الزندوستی الحنفی. رک: کشف الظنون، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۹۲۸، ما متن حکایت موردنظر را به دلیل وحدت محتوا از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری برای شما نقل کردیم. (رک: قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، ص ۱۳۳) براساس همین اسطوره، شراب بابل نیز - چون بحر بابلی - شهرت یافته است. در تاریخ جهانگشا آمده است: «و جامی را که به زهر قاتل آکنده کنی. شراب بابل چه ضح داری.» (رک: فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، دکتر محمدجعفر یاحقی، ذیل «بابل»)

۳. شرح این بلبله بابلی را می‌توان در تاریخ بلعمی خواند. براساس این اسطوره، صدای ناسی از ویرانی برج آن چنان عظیم بود که «هش از مردمان بشد از هول آن، و زبان خویش فراموش کردند و زبان ایشان سریانی بود، و چون به هوش بازآمدند، هرکسی به لغتی همی‌گفت از فرع و سهم، تا به هفتاد و دوزبان مختلف سخن گفتند که هیچ‌کس زبان یکدیگر ندانستند و از آن روز باز زبانها به جهان اندر بسیار شد.» (گزیده تاریخ بلعمی، ص ۴۴)

۴. این ریشه‌شناسی، به زبان عربی هم راه یافته است. «كَبَلَتِ الألسن؛ ای إختلّف الصّحاح، جوهری، ذیل «كَبَل».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی